

فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی
سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۱، صص ۷۰-۵۱

نقد مضمونی اثری چند از کولت و آثاری از فروغ فرخزاد

فرانک اشرفی* - فرناز ارفعی زاده**

چکیده

ادبیات تطبیقی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های ادبی است که به بررسی وجوه اشتراک یا افتراق آثار نویسندگان و یا شاعران مختلف می‌پردازد تا از این طریق به درک هر چه بهتر این آثار کمک کند. سیدونی گابریل کولت (Sidonie Gabrielle Colette) نویسنده فرانسوی و فروغ فرخزاد شاعر ایرانی، اگر چه دست پرورده‌ی دو فرهنگ متفاوت هستند اما به خلق مضامینی پرداخته‌اند که از رویکرد نقد مضمونی قابل مقایسه می‌باشد.

آیا نوشتار زنانه شاخصه‌های معینی دارد؟ برای پاسخ به این سؤال به بررسی آثار این دو زن، یکی نویسنده و دیگری شاعر، از دو فرهنگ متفاوت پرداخته‌ایم. در این گوناگونی آثار به مضامینی برخوردیم که به کرات در آثار این دو بزرگ به چشم می‌خورد. حسرت گذشته، عشق به طبیعت، دلتنگی برای مادر و زادگاه مادری، احساس تنهایی و علاقه به انزوا از مضامین مشترک در اندیشه دو اندیشمند می‌باشد.

در این مقاله علاوه بر بررسی مفاهیم فوق‌الذکر، به احساسات خاص زنانه نهفته در آثار نیز پرداخته شده است.

کلید واژگان: کولت، فروغ فرخزاد، ادبیات تطبیقی، نقد تطبیقی.

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

** . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

Franak_Ashrafi@yahoo.fr

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۴ش

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۲ش

مقدمه

ادبیات تطبیقی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و ارتباط آن را در گذشته و حال مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این نقد جدید بیش از هر چیزی می‌توان به نقاط وحدت اندیشه‌ی بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط شاعری مطرح می‌گردد و در نقطه‌ی دیگر همان طرز فکر به صورت دیگر پدیدار می‌شود.

در مقاله حاضر سعی نگارنده بر آن است که مضامین آثار دو بزرگ ادبی را مورد مطالعه تطبیقی قرار دهد. سیدونی گابریل کولت از شاخص‌ترین نویسندگان فرانسوی، آثار گوناگونی را خلق کرده است. زندگی او سرشار از هیجان و تحرک، فعالیت، تضادهای متناقض و حیرت‌آور است. آشنایی کولت با شعر و ادبیات از خانه‌ی پدری شروع شد. او که نتوانست در آن روزگار شعر بسراید، آثارش را به نام شوهرش ویلی به چاپ می‌رساند. کولت کم‌کم از تسلط شوهرش رهایی یافته و بلوغ ادبی خود را نشان می‌دهد. نوشته‌های او از آن جهت جالب است که همه چیز را در سایه و روشن و تلفیقی از تخیل و واقعیت قرار می‌دهد.

فروغ فرخزاد نیز همچون کولت برای نوشتن جنگید، از همه چیز گذشت، زندگی خود را به خطر انداخت و از خانه پدری طرد شد.

در زندگی این دو شخصیت ادبی و طبیعت‌گرا، موارد مشابهی وجود دارد. هر دو از شوهرانشان ویلی و شاپور آزرده خاطر بوده و تخیل شاعرانه خود را از پدران نظامی خود به ارث برده بودند. هم فروغ، هم کولت زنان قوی و محکمی بودند که آثارشان کمک زیادی به شناختن حقوق زنان در جامعه کرد.

این دو نویسنده به لحاظ داشتن دغدغه‌های فکری مشابه، تفکرات مشترکی دارند که از دیدگاه نقد مضمونی قابل بررسی است. از مضامین مشترک در آثار این دو نویسنده می‌توان به درونمایه‌هایی چون: عشق، مرگ، اندوه، حسرت،

جوانی، شادابی، تسلط زنانه و گریز از خود اشاره کرد. گستردگی این مفاهیم آنچنان زیاد است که در حوصله‌ی یک مقاله نمی‌گنجد. بر این اساس، نگارنده در مقاله حاضر، به بررسی گزیده‌ای از این مضامین اشاره می‌کند.

کلیات

زندگی‌نامه و اندیشه

«کولت در ۲۸ ژانویه سال ۱۸۷۳ در سن سور آن پوییزه^۱ در قریه‌ای در اطراف بورگونی^۲ بدنیا آمد. روستایی که چون بهشتی، خاطرات او با مادرش - سیدو^۳ - را زنده می‌کند.» (نصرتی، ۱۳۸۲ش: ۱۵) کولت تحت تعالیم عالمانه‌ی مادرش می‌آموزد که چگونه به طبیعت عشق بورزد و به آن احترام بگذارد. چندی بعد، ارتباط پدرش - کاپیتان ژول کولت^۴ - با محافل ابدی، سرنوشت عجیبی برای این نویسنده رقم می‌زند. وی با مردی به نام ویلی آشنا می‌شود. ویلی که زندگی سالمی نداشت نه تنها او را از دنیای پاک و ساده یک دختر روستایی جدا می‌کند، بلکه تمام نوشته‌هایش را به نام خود به چاپ می‌رساند. او با خلق اثری با عنوان پیچک‌های تاک^۵، خود را از تسلط شوهرش رها می‌سازد. با نگارش این اثر، دوران بلوغ ادبی خود را آغاز می‌کند. بدین ترتیب، پلیدی را از افکارش می‌زداید و در راه خویشتن شناسی گام بر می‌دارد.

«کولت در سال ۱۶۴۰ عضو آکادمیک کنکور^۶ می‌شود و در سال ۱۹۴۸، اولین جلد از مجموعه کامل آثارش را به چاپ می‌رساند. او سرانجام در سوم اوت

1. Saint-Sauveur-en-Puisaye
2. Bourgogne
3. Sido
4. Jules colette
5. Les Vrilles de la vigne
6. Goncourt

۱۹۴۵ در آپارتمان خود به علت سکت قلبی از این جهان رخت بر می‌بندد و در تشییع جنازه مجللی با حضور مقامات دولتی، در یک مراسم تدفین خصوصی، در آرامگاهی به نام پرلاشز^۱ به خاک سپرده می‌شود.» (همان: ۲۷)

فروغ فرخزاد

فروغ در پانزدهم دی ماه سال ۱۳۱۳ش در تهران متولد شد. «دوران کودکی و نوجوانیش را در خانواده‌ای متوسط، سپری کرد. ازدواج شاعر با شاپور طولی نینجامید و آن دو از هم جدا شدند.

«حاصل این ازدواج پسری به نام "کامیار" بود. فروغ که ناگزیر به انتخاب بین "کامیار" و شعرش شد. او شعر را انتخاب کرد، بنابراین از دیدار فرزندش محروم گردید. شاعر با سرودن شعرهای جسورانه، سهم بزرگی را در حضور فرهنگی زنان در جامعه بر عهده گرفت. هر چند می‌دانست عصیان فردی همیشه به بن بست می‌رسد، اما باور داشت برای رسیدن به چنین هدفی باید پیشگام شد اگرچه به قیمت از دست دادن داشته‌هایش تمام شود.» (بیگی، ۱۳۸۱ ش: ۸)

فروغ در سیزده سالگی شعر گفتن با را غزل آغاز کرد و در سال ۱۳۳۱ نخستین مجموعه شعرش را به نام «اسیر» و در سال ۱۳۳۵ دومین مجموعه را با عنوان «عصیان» چاپ کرد. از آخرین شعرهای او می‌توان به «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، «پرندۀ مردنی است» اشاره کرد. کلیه شعرهای او در کتابی به نام «دیوان اشعار فروغ» چاپ شد و از آثار منتشر نشده‌ی او می‌توان به ترجمۀ نمایشنامه و یک سناریو اشاره کرد. «سرانجام در ۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۵ دفتر عمر فروغ در ۳۳ سالگی بسته شد. او در یک حادثۀ رانندگی در گذشت و دوست داران شعرش را در اندوهِی ابدی فرو برد.» (همان: ۹)

پیشینه نقد مضمونی

«نقد مضمونی در نیمه دوم قرن بیستم، نظریه‌های جدیدی را در حوزه نقد

ارائه کرد.» (معین، ۱۳۸۹ ش: ۱) این نقد از پیشرفت‌های علوم انسانی بسیار بهره جست و بر خلاف نقد سنتی که از حوزه‌هایی چون: زبان‌شناسی، ساختارگرایی و روانکاوی فروید متأثر می‌شدند، در پی ارزش‌گذاری و قضاوت براساس شرح حال نبود؛ بلکه معنای اثر را در خود اثر جستجو می‌کرد. «از بنیان گزاران نقد مضمونی می‌توان مارسل رومون^۱، آلبرت بگن^۲ و منتقدانی چون ژان پیریشار^۳، ژان روسه^۴، ژرژپوله^۵ اشاره کرد که به رغم اختلافات آراء، دیدگاه‌های جدیدی را در نقد ارائه کردند.» (همان: ۲)

ماهیت نقد مضمونی

«نقد مضمونی برخلاف نقد سنتی توانست از خلال ساختار اثر به دریافت شهودی نویسنده پی ببرد و به پنهانی‌ترین زوایای روح و روان نویسنده آگاه شود.» (همان: ۳۱)

پروست^۶ بر این اعتقاد است که برای شناخت واقعی اثر باید تمامی آثار نویسنده را بخوانیم چرا که همه آنها یک کلیت واحد محسوب می‌شوند و با خوانش آنها به درونمایه اثر و ویژگی‌های منحصر به فرد در جهان درونی نویسنده که بی وقفه در همه آثارش تکرار می‌شود می‌توان رسید. در اندیشه باشلار^۷ پدر نقد مضمونی مقوله‌های بنیادین جهان مادی یعنی آب، آتش، هوا، خاک، مورد بررسی قرار می‌گیرند که تصاویر استعاره‌های شاعرانه را

-
1. Marcel Raymond
 2. Albert Beguin
 3. Jean-Pierre Richard
 4. Jean Rousset
 5. George Poulet
 6. Proust
 7. Bachelard

می‌سازند. «این تصاویر شاعرانه مانند گیاهی برای بالیدن و روئیدن به خاک، هوا، گرما و آب نیاز دارد.» (ستاری، ۱۳۷۸ش: ۱۶) از منتقدین برجسته و پیروان باشلار می‌توان به ژان پیریشار اشاره کرد که در باب نقد مضمونی به بررسی دریافت حسی در آثار نویسندگان می‌پردازد. بررسی حواس پنجگانه ضرورت دارد زیرا دریافت حسی، اثر را بوجود می‌آورد.

در واقع اثری که باید از نو درک شود. از طریق دریافت حسی، نویسنده درون‌مایه‌های اصلی اثر را روشن می‌کند. بدین ترتیب از درونمایه‌های اصلی، آثار این دو بزرگ ادبی، می‌توان به مضامین زیر اشاره کرد.

بررسی مضمون‌های برجسته

بهاری نو

«در تخیل مربوط به عناصر، «آب»، سنبل طراوت و شادی است.» (همان: ۳۳) کولت در کتاب «سیدو» با چشیدن جرعه‌ای آب از چشمه‌ای که طعم ساقه گل سنبل و مزه‌ی درخت بلوط دارد به جوانی، طراوت و دوران خوشی زندگی طفولیت باز می‌گردد. «ای کاش نوشیدن این آب هنگام مرگ، باعث جاودانگی شود.» (کولت، ۱۹۶۱م: ۱۴) بنابراین با چشیدن آب چشمه جوانی، کولت دوباره زاده می‌شود و به بهشت گمشده خود یعنی بهار جاودانه طبیعت باز می‌گردد. رویای کندن و فرو رفتن در خاک سنبل آرزوی بازگشت به لحظه آغازین است، لحظه‌ای که قلب جوانه‌ای در زیر خاک می‌تپد و چشم هیچ انسانی آن را ندیده است. در کتاب «سیدو»، کولت آرزوی خود را در کندن خاک گلدان‌ها و جستجو در خاک به این گونه بیان می‌کند: «مادرم می‌دانست در مقابل آرزوی میل به دانستن، مقاومت نخواهم کرد.» (همان: ۲۰) از این رو نوشتار برای او همچون کندن خاک، آرزوی بازگشت به دوران خوش طفولیت را برآورده می‌کند. آشیل^۱ برادر افسرده و غمگین کولت با بوی کاغذهای کهنه کتابخانه‌ی پدر دوران خوش

1. Achille

و بهار از دست رفته کودکی خود را باز می‌یابد: «آشیل بی‌کلمه‌ای حرف... در جستجوی بوی کاغذهای سوراخ شده، کتابها را باز می‌کرد، کاغذهای کهنه که بوی کپک شان یادآور دوران از دست رفته کودکی بود.» (همان: ۵)

«فروغ نیز شاعر لحظه‌های گذرا در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به غربت انسان می‌پردازد، به غربتی که از تولد تا مرگ با انسان همراه است.» (ترابی، ۱۳۷۶ش: ۱۳)

«در این منم

زنی تنها

در آستانه فصلی سرد

در ابتدای درک هستی آلوده زمین.» (فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۳۴۵)

او از خود و تنهایی شروع می‌کند و با «ریزش مداوم برف» به یاد بهار و جوانی می‌افتد بهاری که خواهد آمد و شاخه‌های درختان را شکوفا می‌کند. «تنهایی» و «سرما» او را به یاد گذشت زمان می‌اندازد، زمان می‌گذرد ولی بهار دوباره می‌آید و طبیعت دوباره زنده می‌شود.

«زمان گذشت

زمان گذشت و ساعت چهار با نواخت

چهار بار نواخت

امروز رو ز اول دی ماه است.» (همان: ۳۴۵)

در این شعر با تکرار درونمایه‌هایی چون «زیر بارش یکریز برف»، «وقت بهار»، «فوران»، «شکوفه» به مضمون جاودانگی می‌رسیم و در این سیر و سلوک و کشف و شهود شاعرانه فروغ با تکرار «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به این نتیجه می‌رسد: «کسی که زیر بارش یکریز برف مدفون شده، در حقیقت نمرده است به زودی، روزی که بهار بیاید، طبیعت شکوفه خواهد زد و به هستی خود ادامه خواهد داد.» (ترابی، ۱۳۷۶ش: ۲۶) و این رازی است که فروغ به دنبال

درک آن است. رازی که انسان را به تلاش و تکاپو وامی‌دارد تا به خود و جهان و انسان‌های پیرامونش بیندیشد.

«شاید حقیقت آن دو دسته جوان بود، آن دو دست جوان

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دگر، وقتی بهار

با آسمان پشت پنجره همخوابه می‌شود

و در تنش فوران می‌کند

فواره‌های سر ساقه‌های سبک بال

شکوفه خواهند داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار.»

(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۳۴۵)

غم غربت و بازگشت به دوران کودکی و دوران خوش گذشته

تخیل درباره‌ی زمین آرام‌بخش است. آدمی با تخیل زمین به راحتی و آسایش خود می‌اندیشید که پناهگاه حریم انس، خلوت و مظهر ایمنی و آرامش و آسودگی است. هر یک از عناصر طبیعت در کتاب «سیدو» و «پیچک‌های تاک» مظهر آرامش و بازگشت به دوران کودکی می‌باشند. لحظاتی که زندگی در پاریس برای او مشکل‌ساز می‌شود بوی معجزه‌آسای جاودانه بنفشه‌های رنگارنگ، تمام بهارهای دوران کودکی‌اش را زنده می‌کند. او سبزه‌زارها، جنگلهای ژرف، جویبارهای سرد، گل‌های پامچال، نرگس‌های زرد و کودک ساکت کم حرفی را می‌بیند که اسباب بازی‌هایش را با اولین دسته‌های گل بنفشه جنگلی که چوپانهای مزارع اطراف آورده‌اند، عوض می‌کند. کولت در کتاب پیچک‌های تاک می‌گوید: «حسرت دوران جوانی را می‌خوردم زمانی که از زیبایی و خوشحالی ملکه‌ی زمین بودم.» (کولت، ۱۹۶۱م: ۲۰۴)

فروغ نیز در دوران بزرگسالی، روزگار خوشی نداشت، از درس خواندن

محروم شد، شوهر طلاقش داد، پدر از خانه بیرونش کرد و در جامعه هزار شایعه درباره او ساختند. او برای زدودن این خاطرات از ذهن خود همانند کولت به دوران کودکی بر می‌گردد. «فروغ کودک بود. کودک زیست، و کودک ماند و شعر و زندگی، شعر معصومیت، پاکدامنی و پاکی بود.» (بیگی، ۱۳۸۱ش: ۱۷)

«از موتیف‌های رایج شعر فارسی (شمیسا، ۱۳۷۲ش: ۱۴۶) می‌توان به درونمایه‌های «حسرت گذشته» و «دلمشغولی‌های دوران کودکی» (همان: ۱۴۶) در آثار فروغ اشاره کرد. او در آخرین مجموعه اشعارش تحت عنوان «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، در دو شعر از شعرهایش «بعد از تو» و «در آن روزها» خاطره‌هایی از آن روزگاران را نقل می‌کند و «دلمشغولی‌های دوران کودکی» را به تصویر می‌کشد. «در شعر «بعد از تو» از دوران کودکی به خطاب و ای هفت سالگی» یاد می‌کند و در شعر «کسی که مثل هیچکس نیست» از زبان دختر بچه‌ای سخن می‌گوید:» (همان: ۱۴۷)

«من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید
من خواب یک ستاره قرمز دیده‌ام
و یک چشمم هی می‌پرد
و کفش‌هایم هی جفت می‌شوند
و کور شوم
اگر دروغ بگویم
من خواب آن ستاره قرمز را
وقتی که خواب نبودم دیده‌ام
کسی می‌آید
کسی دیگر
کسی بهتر

کسی که مثل هیچکس نیست، مثل پدر نیست، مثل انسی نیست
[مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست و مثل آنکسی ست که باید باشد.]

(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۳۷۵)

«در مورد بن مایه‌های حسرت گذشته و یادِ کودکی که قبلاً سخن گفتیم، گاهی در اشعار فروغ از بازی‌های کودکانه مخصوصاً بازی‌های دخترانه، مثل عروسک‌بازی و درس و مشق دوران مدرسه سخن به میان رفته است.» (شمیسا، ۱۳۷۲ش: ۱۴۶)

فروغ با دیدن هر یک از این تصاویر به یادِ یکی از روزهای از دست رفته زندگیش می‌افتد، مثلِ این است که همه چیز برایش تجدید می‌شود:

«آن روزها رفتند

آن روزهای خوب

آن روزهای سالم سرشار

آن آسمان‌های پُر از پولک

آن شاخساران پر از گیلاس

آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچکها به یکدیگر

آن بام‌های بادکنک‌های بازگوش

آن کوچه‌های گیج از عطر اقاقی‌ها

آن روزها رفتند

آن روزهایی کز شکاف پلکهای من

آوازه‌ایم، چون حُبابی از هوا لبریز، می‌جوشید.»

(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۲۲۶)

فروغ این «پری کوچک غمگین» (بیگی، ۱۳۸۱ش: ۵)، مدتی بعد از جدائی از شوهرش، حس پشیمانی غریبی به او دست می‌دهد و در یکی از شعرهایش از دورویی کسانی که باعث دگرگونی زندگی او شدند، ابراز دلتنگی می‌کند:

«گفتم قفس، ولی چه بگویم که پیش از این

آگاهی از دورویی مردم مرا نبود

دردا که این جهان فریبای نقش باز
با جلوه و جلای خود آخر مرا ربود
اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر
بار دیگر به کنج قفس رو نموده‌ام
بگشای در، که در همه دوران عمر خویش
جز پشت میله‌های قفس خوش نبودم
پای مرا دوباره به زنجیرها ببند
تا فتنه و فریب ز جایم نیفکد
تا دست آهنین هوس‌های رنگارنگ
بندی دگر، دوباره به پایم نیفکند.»
(حقوقی، ۱۳۷۶ش: ۷۵)

بدین ترتیب از «گفتم قفس»، «دو روئی مردم»، «جهان فریبای نقش باز» «کنج قفس»، «میله‌های قفس»، «می‌توان حسرت و پشیمانی فروغ برای بازگشت به خانه‌ای که آن را قفسی می‌پنداشت، مشاهده کرد.

همانطور که می‌دانیم فروغ همسر خویش را دوست داشت. برای اینکه بیش از هر چیز در جستجوی مهربانی و محبت بود. خانه پدریش هم جز خشونت و سردی چیزی بر او باقی نگذاشته بود «او خیلی زود فهمید همچون نیلوفری ترد و شکننده» (بیگی، ۱۳۸۱ش: ۳۰) بر آب تکیه کرده و انتظارش از چنان تکیه‌گاهی برآورده شدنی نیست. این را به خوبی در شعر «گمگشته» نشان می‌دهد:

«من به مردی وفا نمودم و او
پشت پا زد به عشق و امیدم
هر چه دادم به او، حلالش باد
غیر از آن دلی که مفت بخشیدم
دل من کودکی سبک سر بود

خود ندانم چگونه رامش کرد
او که می‌گفت دوستت دارم
پس چرا از هر غم به جانش کرد
ز آنچه دادم به او، مرا غم نیست
حسرت و اضطراب و ماتم نیست.»
(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۶۳)

گریز از خود و دیگران

در کتاب سیدو کولت و برادرانش آشیل و لئو^۱، افراد غیر اجتماعی و ناسازگاری هستند که سبک‌بال و چالاک از انسانها می‌گریزند به طبیعت و سرزمین مادری خود بر می‌گردند آنها آزاده و گریز پا به زادگاه خود تعلق دارند چرا که جامعه انسانی برای آنها معنا ندارد. بنابر نظریه منتقدین «تخیل درباره‌ی هوا، تخیل جنبش و حرکت است. هوا مظهر سبک‌بالی، تحرک و جنبش نویسنده است هوا سنبل دعوت به سفر هوایی، احساس بالا رفتن، اوج‌گیری یا عروج سبک و آسان است.» (ستاری، ۱۳۷۸ش: ۳۵) که در شخصیت‌های داستانی سیدو قابل بررسی می‌باشد. کولت و خانواده‌اش پرهیزکارانه و عقیفانه به طبیعت و دنیای نباتات تعلق دارند و از آنچه که آنها را به دنیای انسانی وابسته می‌کند می‌گریزند. کولت یاد آوری می‌کرد: برادرانم نمی‌خواهند نرگسها و خشخاش‌ها از بین بروند و جای خود را به میله‌ها و حصارهای آهنی بدهند. آنها مایل نیستند، انسانها به جای بوته‌های سیب زمینی خانه سالمندان بنا کنند. برادران با دوستان خود اجتماعی نیستند و آنها را آدمهای وحشی می‌دانند و با دیده‌ی حقارت به آنها نگاه می‌کنند و حرکات آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. آشیل بعد از مراسم عروسی خواهرش برای اینکه از جشن فرار کند به خانه پناه می‌برد ولی

1. Leo

با در بسته مواجه می‌شود برای اینکه از آنجا فرار کند پنجره را می‌شکند. بنابراین «اجتماعی نبودن»، «انزوای برادران»، «پنهانی نگاه کردن»، «فرار از خود و دیگران»، احساس خوشبختی برادران در طبیعت سرزمین مادری را متجلی می‌کند. مضمون فرار و گریز از دیگران در آثار فروغ نیز قابل بررسی و تحلیل می‌باشد، پدر فروغ مرد خشن و نظامی است که با غزل‌سرایی فرزندش مخالفت می‌کند. او وقتی متوجه می‌شود با شاعر برخورداری خشن می‌کند که این امر باعث افزایش جار و جنجال در جامعه می‌گردد. فرزندش را از خانه بیرون می‌کند. و لیکن با واسطه یکی از آشنایان، فروغ با پدر صحبت می‌کند و به خانه پدری بر می‌گردد. «فروغ زیلویی برای اتاقش می‌خرد و دوستان هر کدام چیزی برای او می‌آورند که با آنها اتاقش را بیاراید. او از خیلی از کسانی که بدیدنش می‌آمدند خوشش نمی‌آید و ترجیح می‌دهد پيله‌ای از تنهایی در اطراف خود بتند و در تنهایی خود فرو رود»: (بیگی، ۱۳۸۱ش: ۵۹) و با توجه به شعر زیر این تنهایی را در می‌یابیم:

«گریزانم از این مردم که با من
به ظاهر همدم و یکرنگ هستند
ولی در باطن از فرط حقارت
به دامانم دو صد پیرایه بستند
از این مردم که تا شعرم شنیدند
به رویم چون گلی خوشبو شکفتند
ولی آندم که در خلوت نشستند
مرا دیوانه‌ای بد نام گفتند.»
(حقوقی، ۱۳۷۶ش: ۱۱۰)

مضمون «گریز از این مردم»، و «خلوت» از دید فروغ راهی برای رسیدن به احساس خوشبختی است. زمانی که فروغ از دیدن فرزند خود - کامیار - محروم

شد، غم دوری فرزند همچون تیری در قلبش فرو رفت. او به بهانه درس خواندن از محیطی که باعث رنجش خاطر او می‌شود می‌گریزد تا شاید این غم را به دست فراموشی بسپارد.

مجموعه‌ی دیوان عصیان». «دیوار» تداعی گریز او از دنیای پلیدی می‌باشد:

«رفتم، که گم شوم چون یک قطره اشک گرم

در لابلای دامن شبرنگ زندگی

رفتم، که در سیاهی یک گور بی‌نشان

فارغ شوم زکشمکش و جنگ زندگی

من از دو چشم روشن و گریان گریختم

از خنده‌های وحشی طوفان گریختم

از بستر وصل به آغوش سرد هجر

آزرده، از ملامت وجدان گریختم.»

(همان: ۶۹)

تسلط زنانه

برتری شخصیت زن، یکی از ویژگی‌های نوشته‌های زنان نویسنده است و کولت و فروغ از این قاعده مستثنی نیستند نوشته‌های آنان همانند نویسندگانی چون مادام دواستال^۱، ژرژساند^۲ و آنی ارنو^۳ بیشتر رنگ و بوی زندگی نامه‌ای دارد. آنان برای فرار از خاطرات شوم و دردناک بزرگسالی به دوران کودکی و خاطرات خود اشاره می‌کنند. از آن جا که این نویسندگان در جامعه روزگار خود، از تسلط مردان در عذاب هستند، می‌کوشند تا در آثار خود چهره‌ی آنان را در تاریکی فرو ببرند و از آنها شخصیت‌های دست و پاگیر، ضعیف، بی‌ثبات و

1. Madame de Stael

2. Goerge Sand

3. Annie Ernaux

ناتوان بسازند. کولت در کتاب خود از مادرش الهه‌ای می‌سازد که چون ستاره‌ای درخشان در مرکز عامل نورافشانی می‌کند. مادر ایستاده همیشه در باغ مشغول رسیدگی به گلها و درختان است و با زمین و آسمان ارتباط خاصی برقرار می‌کند. در حالی که پدر روی صندلی خود به دیوار خیره می‌شود، پدر مظهر سردی، ناتوانی و مادر سنبل شادابی، جوانی و تحرک است. پدر با پیر شدن، کم کم بی تحرک می‌شد و باری اضافی در منزل به حساب می‌آمد. پدر می‌ترسید قبل از مادر بمیرد در حالی که مادر این مسئله را قبول کرده بود. «پدر معلوم، چون وزنه‌ای باعث درد سر مادرم می‌شد و باری از دوش او بر نمی‌داشت.» (کولت، ۱۹۶۱م: ۵۰)

فروغ فرخزاد نیز به خاطر وجود این تسلط زنانه در آثارش قابل تقدیر است. پدر او از یک خشونت مردانه برخوردار بود به طوری که وقتی صدای مهمیز چکمه‌هایش بلند می‌شد، همه از تیرس و دسترس او دور می‌شدند. برعکس، مادرزنی ساده و لبریز از خوبی بود. پدر برایش هیچ چیز جز خواسته‌هایش اهمیت نداشت و تصور می‌کرد اعضای خانواده‌اش، باید همانند عروسک کوچکی با فرمان وی به چپ و راست حرکت کنند. شوهر او شاپور هم مرد خوبی نبود و نتوانست کمبود محبت‌های او را در زندگی جبران کند. او وقتی دید خانه شوهر قفسی تنگ‌تر از خانه پدر است، لب به اعتراض گشود و نفرت و تنفر خود را در غالب شعرهای موزونی نشان می‌دهد:

«به لب‌هایم مزین قفل خموشی

که در دل قصه‌ای ناگفته دارم

ز پایم بازکن بند گران را

کزین سودا، دلی آشفته دارم

بیا، ای مرد، ای موجود خود خواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رهایم کن دیگر این یک نفس را.»

(فرخزاد، ۱۳۷۶ش: ۵۳)

فروغ و شاپور از دو دنیای کاملاً متفاوت بودند. پرویز شاپور منطقی، حسابگر و فروغ پراحساس و ناآرام بود. اولین اشعار فروغ، شاپور را کاملاً گیج کرده او در برابر توفانهای شدیدی اجتماعی قرار می‌گیرد و مصمم می‌شود برای ادامه زندگی به شهرستان برود تا فروغ کمتر با مطبوعات در تماس باشد. او و شوهرش در سال ۱۳۳۲ برای ادامه زندگی به اهواز رفتند. (بیگی، ۱۳۸۱ش: ۳۵) اختلافشان با تولد فرزندشان «کامیار» خاموش نشد و هیچ وقت نتوانستند با هم کنار بیایند. فروغ باز هم نفرت و اعتراض خود را در شعر «دیو شب» نسبت به شوهرش اعتراض می‌کند:

«لالای ای پسر کوچک من

دیده بر بند که این دیو سیاه

خون به کف، خنده به لب آمده است

سر به دامان من خسته گذار

گوش کن بانک قدم هایش را

کمر نارون پیر شکست

تا که بگذاشت بر آن پایش را.»

(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۵۰)

از دیگر خصوصیتی که در نوشتار کولت و فروغ دیده شده است می‌توان به حس مادرانه در آثارشان اشاره کرد:

فروغ و کامیار کاملاً به هم وابسته بودند. او پسرش را بسیار دوست می‌داشت.

اگر خاری به پایش فرو می‌رفت. تیری بر قلبش فرو می‌کردند. این حس مادرانه

و این لطف و مهربانی را در یکی از شعرهایش می‌توان دید:

«طفلی غنوده در بر من بیمار
با گونه‌های سرخ تب آلوده
با گیسوان در هم آشفته
تا نیمه شب ز درد نیاسوده
هر دم میان پنجه من لرزد
انگشت‌های لاغر تبارش.»
(همان: ۷۹)

در کتاب «سیدو» این حس مادرانه به زیبایی به تصویر کشیده شده است. سیدو، مادر کولت، کودک خود را بسیار دوست می‌داشت و جذابیت و صف‌نشدنی او را مورد تقدیر قرار می‌داد: «ای جواهر تمام طلای من، تو دختر و شاهکار من هستی.» (کولت، ۱۹۶۱م: ۱۴)

کولت و فروغ فرخزاد به مادران خود علاقه خاصی داشتند و این علاقه و توجه به حضور مادر در آثارشان مشهود است:

سیدو- مادر کولت - همچون ستاره‌ای درخشان در مرکز عالم قرار گرفته است، با زمین و آسمان ارتباط خاصی دارد و همه از نور و لطف و مهربانی او برخوردار می‌شوند. فروغ نیز همانند کولت، از اعضای خانواده‌اش یاد می‌کند و حضور مادر در آثارش کاملاً مشهود است:

«چرا نگاه نکردم؟»

انگار ماردم گریسته بود آنشب

آنشب که من به درد رسیدم و نطفه شکل گرفت

آنشب که من عروس خوشه‌های افاقی شدم

آنشب که اصفهان پر از طنین کاشی آبی بود،

و آنکسی که نیمه من بود، به درون نطفه‌ی من بازگشته بود

و من در آینه می‌دیدمش،

که مثل آینه پاکیزه بود و روشن بود
و ناگهان صدایم کرد
و من عروس خوشه‌های اقاقی شدم...
انگار مادرم گریسته بود آن شب
چه روشنایی بیهوده‌ای در این دریچه مسدود سر کشید
چرا نگاه نکردم؟
تمام لحظه‌های سعادت می‌دانستند
که دست‌های تو ویران خواهد شد
و من نگاه نکردم
تا آن زمان که پنجره ساعت
گشوده شد و آن قناری غمگین چهار باز نواخت
چهار بار نواخت
و من به آن زن کوچک برخوردم
که چشم‌هایش،
مانند لانه‌های خالی سیمرغان بودند.»
(فرخزاد، ۱۳۸۳ش: ۳۵۱)

نتیجه‌گیری

علی‌رغم تفاوت‌های شخصیتی، مذهبی - فرهنگی و فاصله‌های مکانی - زمانی می‌توان مضامینی مشترک در آثار نویسندگان و شاعران زن سراسر جهان دید، که نوشتار زنانه را از دیگر نوشته‌ها متمایز می‌کند. دوران طفولیت، «زمان از دست رفته‌ای» که اغلب نویسندگان زن در «جستجوی» آن هستند. آنان با بازگشت به این دوران در واقع در جستجوی هویتی هستند که در جامعه نادیده گرفته شده است. در نوشتار زنانه احساس تنهایی و اسارت در این دنیای پلید و نیاز به گریز از

آن به دامان امن مادر و زادگاه مادری معنایی تازه می‌بخشند. چرا که مادر تجسمی از وجود خود نویسنده است. و این چنین است که کولت در جستجوی «من واقعی» به ترسیم شخصیت مادر و تشابهات شخصیتی رفتاری با مادر می‌پردازد. بعضی دیگر از نویسندگان زن ترجیحاً به ترسیم آنچه که خود به عنوان مادران در روابط با فرزندانشان تجربه کرده‌اند، می‌پردازند. رابطه‌ای پر شور و گاهی پر درد و رنج، آنچنانکه فروغ از سر ناچاری با ترک کامیاب تجربه کرد. در این میان دور از ذهن نمی‌باشد که در این دنیای زنانه، زنان مسلط و مردان که حضور همیشگی دارند، کمرنگ نشان داده می‌شوند. جامعه همچون اهرمی عمل می‌کند که نویسنده را به درون گرایشی سوق می‌دهد، بر این اساس، مطالعه آثار این دو نویسنده نشان می‌دهد جلوه‌های درون‌گرایی، حضور چشم‌گیری در آثار این دو نویسنده دارند. خلاصه آن که زنان به ترسیم دنیای درون (زادگاه مادری، ریشه‌ها، درون خانه) می‌پردازند و مردان در پی ترسیم دنیای بیرون (تصرف بیرون، پیشرفت فنی) هستند.

کتابنامه

۱. معین، مرتضی بابک. (۱۳۸۹ش). نقد مضمونی اندیشه‌ها و روش‌شناسی ژرژ پوله. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. استوارت، جون هنید. (۱۳۸۲ش). کولت. ترجمه لیندا نصرتی. تهران: نشر ماهی.
۳. باشلار، گاستون. (۱۳۷۸ش). روانکاوی آتش. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات خوارزمی.
۴. بیگی، محمدرضا. (۱۳۸۱ش). پری کوچک غمگین. تهران: انتشارات کوشش.
۵. ترابی، ضیاء الدین. (۱۳۷۶ش). فروغی دیگر. تهران: نشر دنیای نو.
۶. حقوقی، محمد. (۱۳۷۶ش). فروغ فرخزاد. تهران: انتشارات نگاه.

۷. فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۳ش). دیوان کامل اشعار. تهران: رامین.
۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲ش). نگاهی به فروغ فرخزاد. تهران: مروارید.
۹. ممتحن، مهدی. (۱۳۸۹ش). «تطبیق دو داستان ویس و رامین و تزیستان و ایزوت». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. سال چهارم. شماره ۱۴. صص ۱۴۷-۱۵۸.

10. Bibliographie:

11. Œuvres de Colette:

12. Colette, «Le blé en herbe», Flammarion, Paris, 1974

13. Colette, « Sido », Hachette, 1961

14. Colette, « Les vrilles de la vigne », Hachette, 1961

15. Œuvres de Bachelard :

16. Bachelard, « L'air et les songes », José Corti, Paris, 1942

17. Bachelard, « La psychanalyse du feu », Gallimard, Paris, 1949

18. Ouvrages critiques :

19. Alluin Bernard, « Itinéraire littéraire », Hatier, Paris, 1991

20. Anglard, Véronique (de), « Colette », Nathan, 1996

21. Brin, Françoise, « Etude sur Colette, Le blé en herbe », Ellipses, Paris, 1999

22. Charreyre, Martine, « Etude sur Colette, Sido, Les vrilles de la vigne », Ellipses, Paris, 2001

23. Collection Ecritures, « Récit et saison chez Colette », Marmattan, 2001

24. Lasard, Madeline, « Colette », Gallimard, Paris, 2008

25. Madame le Docteur Karimian, les fascicules exposés pendant les cours de la critique thématique

26. Madame le Docteur Ghavimi, les fascicules exposés pendant les cours de la critique thématique

27. Ouvrage collectif, « Analyses et réflexions sur Colette », Ellipses, Paris, 1990

28. Richard, Littérature et sensation, seuil, 1974.

29. Didier, Béatrice, L' Ecriture, Paris, Puf, 1991.